

چرا مسیح مگر ایمان بخدا کافی نیست

کالکوم استیر

این مطلب برای بسیاری سؤال برانگیز است که چرا تأکید مسیحیت بر این است که باید همه انسان‌ها به مسیح ایمان آورند. آن‌ها می‌گویند: «مگر ایمان به خدا کافی نیست؟ همچنین عیسی مسیح دو هزار سال پیش بر روی زمین آمد، پیغام او چه ربطی به زندگی امروز دارد؟»

جواب کتاب مقدس این است که ایمان به خدا کافی نیست! خود مسیح می‌فرماید: «به خدا ایمان داشته باشید، به من نیز ایمان داشته باشید» (انجیل یوحنا ۱:۱۴). چرا؟ از یک لحاظ می‌شود گفت که اعتقاد به خدا یک چیز مثبت است، اما کتاب مقدس

می‌فرماید: «تو ایمان داری که خدا یکی است. نیکو می‌کنی! حتی دیوها نیز اینگونه ایمان دارند و از ترس به خود می‌لرزند!» (یعقوب ۲:۱۹). کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که به خاطر گناه، همه از خدا جدا شده‌اند و هیچ تماسی با خدا ندارند: «هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرهاوند و گوش او سنگین نی تا نشنود. لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود» (اشعیا ۵۹: ۱ و ۲). بنابراین با اعتقاد داشتن به خدا هیچ سودی عاید ما نمی‌شود مگر اینکه این دیوار گناه برداشته شود و از طریق یک رابطه زنده خدا را بشناسیم.

کاملاً روشن است که ما نمی‌توانیم خدا را بشناسیم مگر اینکه خدا طبق اراده‌اش خود را بر ما آشکار سازد. ولی خبر خوش کتاب مقدس این است که خدا به وسیله عیسی مسیح همین کار را انجام داده است. خدا خود را به طرق مختلف به بشر شناسانیده است ولی مکاشفه کامل خدا عبارت است از تجلی او در شخصیت عیسی مسیح. خدا خود را در عیسی مسیح که در انجیل "صورت خدای نادیده" خوانده شد به طور کامل ظاهر ساخت (کولسیان ۱:۱۵) و شکل انسان به خود گرفت.

مسیح به دو دلیل مهم با دیگران فرق دارد. دلیل اول، به ذات او و دلیل دوم به کارش مربوط می‌شود. پس باید پرسید، مسیح کیست و برای ما چه کار کرده است؟ در انجیل یوحنا فصل اول، سه لقب به مسیح اختصاص داده شده است. که آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- کلام خدا

«در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود» (آیه ۱). پس مسیح از ازل وجود داشته است. در سفر پیدایش فصل اول که درباره آفرینش است می‌گوید: «خدا گفت ... بشود و ... شد»، در واقع تأیید این حقیقت است زیرا یوحنا اضافه می‌کند: «همه چیز به واسطه او پدید آمد و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت» (آیه ۳). حالا شگفت‌انگیزترین حقیقت این است که همین «کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید» (آیه ۱۴). مسیح، کلام مجسم‌شده خداست و همین کلام ابدی خدا در رحم مریم لباس بشری پوشید و به صورت عیسی مسیح ظاهر شد.

کلام چیست؟ کلام آن حرفی است که از دهان ما صادر می‌شود. پس عیسی مسیح، کلام خدا است که از ذات خدا صادر شده است. کلام شخصیت، احساسات و منظور گوینده را نمایان می‌سازد. به قول معروف، تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. مسیح، کلام خدا، شخصیت و اخلاق و صفات خدا را به ما ظاهر کرد. بنابراین وقتی انجیل می‌فرماید که مسیح کلام خداست، منظورش فقط سخنان مسیح نیست بلکه موضوع این است که تمام وجود مسیح آن کلام می‌باشد و خدای پدر از تمام وجود این شخص با ما سخن می‌گوید. «در گذشته، خدا بارها و از راه‌های گوناگون به واسطه پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این زمان‌های آخر به واسطه پسر خود با ما سخن گفته است» (عبرانیان ۱:۱ و ۲).

۲- پسر خدا

قسمت دوم آیه ۱۴ می‌فرماید: «و ما بر جلال او نگرستیم، جلالی در خور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی». این اصطلاح مفهوم روحانی دارد و نه جسمانی و نشان می‌دهد که عیسی مسیح می‌تواند واقعاً ذات و ماهیت خدا را برای بشر ظاهر سازد و مظهر کامل او باشد. فقط پسر خدا می‌تواند خصوصیات و صفات واقعی پدر آسمانی را به بشر نشان دهد. «هیچ کس هرگز خدا را ندیده است. اما آن خدای یگانه (یا پسر یگانه) که در بر پدر است، همان او را شناساند» (آیه ۱۸). پس مسیح به دنیا آمد تا خدای پدر را به ما بشناساند.

البته فرق مسیح با دیگران این است که او دارای دو جنبه بود یعنی الوهیت و انسانیت. او یک انسان واقعی بود و همانند یک انسان غذا می‌خورد، می‌خوابید و حتی وسوسه می‌شد اما در عین حال بدون گناه بود. ولی او جنبه الهی هم داشت و با خدا یکی بود. ظهور مسیح در دنیا در واقع آمدن خدا در میان بشر بود و نام "عمانوئیل" یا "خدا با ما" که به مسیح داده شد این حقیقت را

آشکار می‌سازد. «زیرا الوهیت و همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است» (کولسیان ۹:۲). ظاهراً در انجیل یوحنا تناقض وجود دارد چون ۱۸:۱ می‌گوید: «هیچ کس هرگز خدا را ندیده است» و در ۷:۱۴ مسیح می‌فرماید: «او را دیده‌اید!» ولی خودش توضیح می‌دهد: «کسی که مرا دیده، پدر را دیده است» (۹:۱۴). پس این لقب همبستگی و یگانگی عیسی را با خدای پدر نشان می‌دهد و به همین دلیل عیسی صفات خدا را به خود نسبت می‌داد. تنها مسیح است که ادعای الوهیت می‌کند. شخصیت‌های بنیانگذار مذاهب دیگر تا این اندازه مهم نیستند چون پیروان‌شان بر تعلیمات آن‌ها تأکید بسیار می‌کنند ولی در مورد مسیح این چنین نیست. نکته اصلی تعلیمات مسیح شخص خودش است به همین منظور او می‌گوید: «شما مرا که می‌دانید؟» (لوقا ۹:۲۰). مسیح هیچ‌گاه نگفت راه این است و یا راه آن است بلکه می‌فرماید: «من راه و راستی و حیات هستم، هیچ کس جز به واسطه من نزد پدر نمی‌آید» (یوحنا ۱۴:۶). در نتیجه، مسیح با دیگران فرق دارد.

همچنین مسیح به علت کاری که انجام داد نیز با دیگران تفاوت دارد. ما نه فقط به یک مکاشفه کامل احتیاج داشتیم تا خدایی را که نمی‌شود دید "ببینیم" بلکه به خاطر گناه و جدایی انسان از خدا به نجات محتاج بودیم. مثلاً شخصی که در حال غرق شدن است و شنا بلد نیست در وهله اول به تعلیم در مورد شنا احتیاج ندارد بلکه به یک غریق نجات! نیاز اصلی ما در وهله اول تعلیم نیست بلکه نجات از اثرات گناه می‌باشد. بنابراین با اینکه زندگی عیسی مسیح مهم است ولی می‌شود گفت اصل موضوع، کار مسیح بر روی صلیب است. بنابراین در یوحنا فصل ۱، یک اصطلاح دیگر هم برای مسیح پیدا می‌شود.

۳- بره خدا

یحیی چون عیسی را دید گفت: «این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد!» (آیه ۲۹). پس مسیح نه فقط آمد تا خدا را برای ما آشکار کند بلکه تا ما را به وسیله مرگش نجات دهد، «زیرا مسیح ... یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد» (اول پطرس ۳:۱۸). مسیح به وسیله مرگ فداکارانه خود ما را با خدا آشتی داد و مجازات گناهان ما را بر خود گرفت. خدا قدوس است و از گناه بشر صرف نظر نمی‌کند. چون خدا عادل است گناهکاران را نخواهد بخشید مگر اینکه مجازات گناهان‌شان پرداخت شود. لازمه عدالت خدا این است که گناه مجازات شود پس مسیح با فدا ساختن جان خود مجازاتی را که ما مستحق آن بودیم تحمل کرد و جایگزین ما شد. از طریق قربانی مسیح که مجازات گناهان ما را پرداخت، عدالت اجرا شد.

مسیح چند بار با شاگردانش راجع به مرگش صحبت کرده بود ولی مثل اینکه آن‌ها نفهمیدند که منظورش چه بود. آن‌ها در فکر نجات بودند ولی نجاتی که مد نظر آن‌ها بود نجات سیاسی و استقلال از ظالم آن زمان یعنی دولت روم بود.

چه نوع نجاتی؟

بدون شک یکی از جالب‌ترین حوادث انجیل همان حادثه‌ای است که در روز قیام عیسی مسیح رخ داد. بعد از مصلوب شدن مسیح دو نفر از حواریونش با قلبی محزون و مملو از یأس و ناامیدی، از اورشلیم به طرف دهکده خودشان، عماؤس در حال سفر بودند. «همچنان که سرگرم بحث و گفتگو بودند، عیسی نزد آن‌ها آمد و با ایشان همراه شد. اما او را نشناختند زیرا قدرت تشخیص از ایشان گرفته شده بود. از آن‌ها پرسید: "در راه، درباره چه گفتگو می‌کنید؟" آن‌ها با چهره‌هایی اندوهگین، خاموش ایستادند. آنگاه یکی از ایشان که کلتوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: "آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیم هستی که از آنچه در این روزها واقع شده بی‌خبری؟" و عیسی پرسید: "کدام واقعه؟" گفتند: "آنچه بر عیسی ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همه مردم، کلام و اعمال پر قدرتی داشت. سران کاهنان و بزرگان ما او را سپردند تا به مرگ محکوم شود و بر صلیب کشیدند. اما ما امید داشتیم او همان باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی بخشد" (لوقا ۲۴: ۱۵-۲۱). همین حرف‌ها نشان می‌دهد که چقدر در اشتباه بودند. آن‌ها منتظر آمدن مسیح بودند تا آن‌ها را از ظلم آزاد سازد. اما حالا رهبری را که فرض می‌کردند قادر است آن‌ها را آزاد سازد گشته شده و تمام امیدشان نقش بر آب شده است. در این بین عکس‌العمل مسیح جالب است، «آنگاه به ایشان گفت: "ای بی‌خردان که دلی دیر فهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید! آیا نمی‌بایست مسیح این رنج‌ها را ببیند و سپس به جلال خود در آید؟" سپس از موسی و همه انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره او گفته شده بود، برای‌شان توضیح داد» (۲۵-۲۷). مسیح می‌خواست نشان دهد که نه فقط مرگش شانس و یا اتفاقی نبود بلکه درست مطابق پیشگویی‌های تورات و طبق نقشه خدا بود. سرانجام این دو نفر به خانه رسیدند و سر سفره در حضور مسیح «چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند» (آیه ۳۱).

ولی چرا مسیح مرد؟ همان روز در حضور شاگردانش مسیح زنده به این سؤال جواب می‌دهد. «آنگاه به ایشان گفت: "این همان است که وقتی با شما بودم، می‌گفتم. اینکه تمام آنچه در تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر درباره من نوشته شده است، باید به حقیقت پیوندد". سپس، ذهن ایشان

را روشن ساخت تا بتوانند کتب مقدس را درک کنند. و به ایشان گفت: "نوشته شده است که مسیح رنج خواهد کشید و در روز سوم از مردگان برخاست، و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قوم‌ها موعظه خواهد شد..." (۴۴-۴۷). ای کاش آن دو نفر و بقیه شاگردان می‌دانستند که مسیح در حقیقت در فکر نجات و آزادی از ظلم بوده اما نیاز انسان در وهله اول نجات از محکومیت و مجازات از گناه است و نه نجات سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی. و این نیاز شامل حال همه انسان‌ها و در هر عصری می‌باشد. به همین جهت مسیح می‌فرماید: «... به همه قوم‌ها موعظه خواهد شد...».

امروز مسیح زنده است و ما در این ایام مرگ و قیامت را جشن می‌گیریم. مسیح زنده ما را دعوت می‌کند که پیش او رفته و نجات بیابیم: «بیائید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید» (متی ۱۱:۲۸). و باز هم به قول مسیح اگر ما می‌خواهیم به خدا احترام بگذاریم پس به مسیح هم احترام خواهیم گذاشت «تا همه پسر را حرمت گذارند، همان‌گونه که پدر را حرمت می‌نهند. زیرا کسی که پسر را حرمت نمی‌گذارد، به پدری که او را فرستاده است نیز حرمت ننهاده است» (یوحنا ۵:۲۳). در ابتدای این مقاله به چند آیه از یوحنا فصل ۱ مراجعه کردیم. اجازه بدهید در خاتمه به دو آیه در آخر این کتاب اشاره کنم. در مورد هدف این کتاب یوحنا می‌فرماید: «عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. اما این‌ها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید» (یوحنا ۲۰:۳۰ و ۳۱). خدا کند که همه ما به قول پطرس قبول کنیم که «در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم» (اعمال ۴:۱۲) و در انتها مسیح می‌فرماید: «به خدا ایمان داشته باشید، به من نیز ایمان داشته باشید» (یوحنا ۱۴:۱).